علی عچرش در گفت‌وگو با «جوان» فعالیت نیروهای امدادی دفاع مقدس را بازگو می‌کند

هنوز فریاد «امدادگر کجایی» در گوشم طنین‌انداز است

احمد محمدتبریزی

نقش امدادگران در طول دوران دفاع مقدس بسیار مهم و حیاتی بود. آنها هم در مناطق عملیاتی مشغول مداوای مجروحان و جانبازان بودند و هم در پشت جبهه به مردم غیرنظامی خدمات امدادی ارائه می‌کردند. علی عچرش از امدادگرانی است که از نخستین لحظه‌های شروع جنگ در مناطق جنگی حضور دارد و با فعالیت‌های بی‌وقفه‌اش به رزمندگان خدمات امدادی ارائه می‌دهد. عچرش از زمان مقاومت مردمی شهر خرمشهر تا آخرین عملیات‌های رزمندگان در دفاع مقدس حضوری فعال دارد. او حتی در راه فعالیت‌های امدادی‌اش مجروح هم می‌شود ولی دست از فعالیت‌هایش نمی‌کشد و همچنان خستگی‌ناپذیر در جبهه‌ها حضور دارد. کتاب «امدادگر کجایی» که به تازگی منتشر شده بخشی از خاطرات عچرش را روایت می‌کند و نکات خواندنی زیادی از مجاهدت‌های این امدادگر دارد. علی عچرش با حضور در دفتر روزنامه «جوان» به بیان نقش نیروهای امدادگر در دفاع مقدس و بخش‌هایی از فعالیت‌ها و خاطراتش پرداخت که در ادامه می‌خوانید.

علی عچرش در کنار نویسنده کتاب «امدادگر کجایی» | عکس: علی پورد هقان | جوان

روزهای آغازین جنگ کجا بودید و چطور درگیر جنگ شدید؟

برخلاف تقویم رسمی که شروع جنگ را ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ می‌داند، ما از روز اول پیروزی انقلاب درگیر جنگ بودیم. این درگیر بودن هم انواع و اقسام مختلف داشت که شامل فرستادن مواد منفجره برای ضدانقلاب و بمب‌گذاری اماکن عمومی می‌شد. ۱۰ روز پایانی شهریور ۵۹ جنگ را به‌طور سراسری آغاز کردند. البته اگر به گلزار شهدای خرمشهر بروید می‌بینید که روی سنگ مزار برخی شهدا تاریخ فروردین و خرداد ۵۹ نوشته شده است. آن زمان در محل‌مان حسینیه‌ای داشتیم که متعلق به پدرم بود و مرکز کارهای فرهنگی و مذهبی شده بود. هر کس هر چیزی بلد بود به بقیه آموزش می‌داد. آن زمان من دوره‌های هلال احمر را دیدم و تا حدودی با مسائل امدادی آشنا بودم. یک روز بعد از ظهر در مسجد، خودمان را آماده برپایی نماز جماعت می‌کردیم که دیدیم دو نفر از دوستان سراسیمه آمدند و گفتند در مرز درگیری شده، آماده شوید برویم. این اتفاق برای حدود ۲۰ شهریور ۵۹ است. با چند ماشین به سمت مرز حرکت کردیم. دیدیم همه مسئولان محلی به آنجا آمده‌اند. مسئولان شهرهای نزدیک هم به منطقه آمده بودند. گفتند حالا که درگیری شده باید آنجا کمپ یا اردوگاهی داشته باشیم تا اگر کسی به کمک نیاز داشت سریع بتوانیم کمک کنیم. یک اردوگاه در شهرک ولیعصر زدیم. این شروع فعالیت‌های ما در رابطه با جنگ بود.

یعنی شما ۳۱ شهریور ۵۹ آمادگی شروع یک جنگ سراسری را داشتید؟

در همان روزهایی که درگیری‌هایی مرزی شد مدام در منطقه در حال کار کردن بودیم. ۲۴ ساعت در یک منطقه بودیم، روز بعد یک گروه دیگر جای ما می‌آمد و ما به یک منطقه دیگر می‌رفتیم. به ما مأموریت دادند که وضعیت اروندکنار به خاطر نزدیکی به عراق را بررسی کنید. رفته بودیم محلی برای زدن اردوگاه پیدا کنیم. هر چه اردوگاه قبل از تهاجم سراسری در نزدیک مرز زده بودیم را مجبور شدیم به جای دیگری ببریم. مثلاً اردوگاه جلگه مؤمنین و خین را به استادیوم خرمشهر آوردیم. اردوگاه‌هایی که ممکن بود مسئله‌ساز باشد را از تیررس دشمن خارج کردیم. البته قبل از آن خمپاره به شهرهای مرزی می‌خورد و ممکن بود افرادی شهید یا مجروح شوند. اولین باری که نزدیک خودم خمپاره خورد نمی‌دانستم چیست و چطور باید از خودم دفاع کنم. تازه آن موقع فهمیدم خمپاره چیست و چگونه عمل می‌کند.

۳۱ شهریور به بعد وضع چقدر تغییر کرد؟

آن روز دیگر بمباران سراسری و یک جنگ تمام‌عیار شروع شد. واقعاً آبادان و خرمشهر را از آن روز به بعد شخم زدند. هنوز نمی‌دانستیم چه خبر شده و یکی از دوستان با دیدن این وضعیت و بر اساس عادت روزانه داشت به سمت چادرهای نزدیک مرز می‌رفت اما در طول مسیر تانک‌های دشمن را می‌بیند و پا به فرار می‌گذارد. دشمن در حال پیشروی بود و ما خبر نداشتیم. بمباران‌شان را انجام دادند و بعد نیروهای زرهی‌شان شروع به پیشروی کردند. ما با مشاهده این وضعیت کاملاً شوکه شده بودیم. اردوگاهی که در استادیوم زده بودیم کاملاً ناکارآمد شد. شروع به برنامه‌ریزی کردیم تا مردم را به خارج از شهر منتقل کنیم. دشمن در عملیات بعدی از پاسگاه حمید آمد و جاده قدیم خرمشهر-اهواز را گرفت و روی رودخانه کارون پل زد و جاده آبادان-ماهشهر را قطع کرد و می‌خواست روی بهمن‌شیر پل بزند تا وارد شهر شود. می‌خواست با یک محاصره تمام‌عیار، آبادان و خرمشهر را اشغال کند و بگیرد.

آن‌طور که در کتاب «امدادگر کجایی» نوشته شده شما و دیگر امدادگران در مقاومت مردمی ابتدای جنگ حضور فعالی داشتید. شرایط در آن روزها چگونه بود؟

همه مردم فعال بودند. سپاه، کمیته، ژاندارمری، ارتش، نیروهای شهید چمران، نیروهای هلال احمر و... همگی از مردم بودند و از جان مایه می‌گذاشتند. بیمارستان‌ها را زیر پوشش قرار دادیم و تأمین نیروهای درمانی و پیراپزشکی را ما انجام دادیم. ما نیازمان را اعلام می‌کردیم و از تهران جراح و پرستار و پزشک می‌فرستادند. هلال احمر در آن روزها چند کار را همزمان انجام می‌داد. یکی مسئله امداد جبهه بود، دیگری انتقال مردم از شهر به خارج شهر. زنان و کودکان نباید در شهر می‌ماندند و ما کارهای انتقال‌شان را انجام می‌دادیم. ایجاد اردوگاه برای مردم هم وظیفه ما بود. وقتی با کمبود دارو مواجه می‌شدیم از طریق هلال احمر داروها را تهیه می‌کردیم. کاری نبود که ما انجام ندهیم. تأمین آذوقه و چادر نیز از دیگر فعالیت‌هایمان بود. محل هلال احمر آبادان و خرمشهر در آبادان بود. به نیروها از شب گفته می‌شد در کدام مناطق باشند و فردایش نیروها سر محل مأموریت‌شان حاضر می‌شدند.

در همان نخستین روزهای جنگ چند امدادگر در آبادان و خرمشهر حضور داشتند؟

هسته اولیه‌ای که تشکیل شد ۱۸ آقا و ۲۰ خانم بودیم. این هسته اولیه پیش از شروع جنگ برای کارهای امدادی برای سیل و زلزله بود. با شروع جنگ نیروی جدید جذب کردیم. بعد از جنگ تعداد امدادگرها خیلی بیشتر شد

> هر عملیات شرایط خاص خودش را داشت. کربلای ۵ واقعاً عملیات عظیم و بزرگی بود. عملیات فاو هم کم مجروح نداشت. عملیات آزادسازی خرمشهر هم جانباز و شهدای زیادی داشت. شب آقای هاشمی در تلویزیون گفت که نیاز به نیرو هست و سریع نیروها به جبهه بیایند. فردا صبح اولین کاری که کردیم با ۱۰ آمبولانس به فاو رفتیم

از اینکه بدون اسلحه و با یک کیف امدادی در وسط میدان جنگ حاضر می‌شدید، وحشت و ترسی نداشتید؟

یک بار چون وضو نداشتم خیلی ترسیدم. از اینکه بدون وضو شهید شوم ترس برم‌داشته بود. غیر از این ترس برایمان معنایی نداشت. برایمان همه چیز تعریف شده بود جز ترسیدن. ما اول صبح که برای نماز وضو می‌گرفتیم، گاهی با همان وضو نماز مغرب و عشا را هم می‌خواندیم. آن روز وضو نداشتم و سریع به من گفتند به خرمشهر برو. سوار آمبولانس شدم و در طول راه همین‌طور می‌لرزیدم. اولین جایی که وارد خرمشهر می‌شدیم به مسجد جامع می‌رفتیم و اخبار را می‌گرفتیم که کجا به چه چیزی نیاز دارد. تقریباً ستاد فرماندهی نانوشته بود. در مسجد از وضعیت نیروهای دشمن می‌پرسیدیم و تا حدودی آگاه می‌شدیم. وقتی به مسجد جامع رسیدیم، اولین کاری که کردم گرفتن وضو بود. وضو را که گرفتم انگار آرامش بر تمام وجودم حکمفرما شد. وضو برایمان مثل سپر بود. اعتقادات نیروها بالا بود و هیچ‌کس از اتفاقات احتمالی نمی‌ترسید. حتی گاهی در سخت‌ترین شرایط با هم شوخی هم می‌کردیم. اگر اوقات فراغتی هم نصیب‌مان می‌شد با صحبت و شوخی درباره جنگ می‌گذشت. در عملیات کربلای ۵ وضعیت خیلی وخیم بود. من و یک رزمنده دیگر در خاکریز نشسته بودیم و دشمن از زمین و آسمان آتش روی سرمان می‌ریخت. آن زمان روزهای عملیات مقارن با ولادت امام علی(ع) بود و ما در خاکریز نشسته بودیم و درباره اسامی امیرالمؤمنین صحبت می‌کردیم. وقتی فاو آزاد شد با پیکان هلال احمر به فاو رفتم. رزمندگان همین‌طور من را نگاه می‌کردند و مانده بودند چطور با پیکان به آن منطقه رفته‌ام. کسی از مرگ و زخمی شدن نمی‌ترسید. تازگی عکسی را دیدم که یکی از جانبازان پایش قطع شده و در چهره‌اش نشانی از درد یا ناله نیست و خیلی عادی برخورد می‌کند. نشنیدم کسی نگران شهادت و زخمی شدن باشد.

با وجود کم و کاستی‌ها چطور مشکلی از تعداد آمبولانس نداشتیم؟

ما آمبولانس نداشتیم و بچه‌ها ابتکار به خرج می‌دادند. تعدادی از نیروها به تهران رفتند تا ببینند چطور می‌توانند کمبودهای امدادی را جبران کنند. صحبت‌هایی انجام شد و قرار شد به ما حواله پیکان بدهند. بچه‌ها کشف کرده بودند ماشین‌های جیپ آهو برای آمبولانس شدن خیلی مناسب است. فهمیدند اگر صندلی‌هایش را دربیاورند دو برانکارد داخلش جا می‌شود. پس حواله‌ها را گرفتیم و به هر کسی که ماشین جیپ آهو داشت می‌گفتیم، می‌خواهی ماشینت را با پیکان صفر عوض کنی؟ جیپ‌ها ماشین‌های مدل قدیمی بود و آنها از خداخواسته با پیکان عوض می‌کردند. اینها آمبولانس‌های سازمانی ما شد. پس از مدتی به کوشک رسیدیم. منطقه ماسه‌ای بود و ماشین سخت در آنجا حرکت می‌کرد. یکی از بچه‌ها پیشنهاد کرد چهارچرخ دیگر به این ماشین‌ها اضافه کنیم. در تهران درستش کردند و به منطقه آوردند. این را به جبهه آوردیم و جواب داد. در همین حین شش دستگاه پاترول وارد شد. اولین بار نیروهای ما به بوشهر رفتند و خودروها را آوردند و امتحان کردند. چون دو دیفرانسیل بود در ماسه خوب حرکت می‌کرد. همین شد که به سمت پاترول رفتیم. پاترول آمبولانس شد و طوری شد که کارخانه این خودرو را داخل ایران آوردند. دیگر و دیگر حساب از دست‌مان خارج شد. باتوجه به محاصره، آن طرف نیروی دشمن بود و ما به تعداد کافی امدادگر و آمبولانس داشتیم. نیروهای فوق‌العاده جوان کارهای بزرگ انجام می‌دادند. آن زمان به ما اطمینان شد و کارهای بزرگ انجام دادیم. خودم در ۲۴ سالگی مدیرعامل هلال احمر شدم. آن زمان به ما اطمینان کردند و ما هم جواب دادیم.

وضعیت خرمشهر و آبادان در روزهای شروع جنگ به چه شکل بود؟

خرمشهر که تا زمان اشغال خالی از مردم نشد. یک عده از مردم در شهر ماندند و زمانی که شهر سقوط کرد، دشمن آنها را به عنوان اسیر برد. جریان مقاومت مردم در آبادان و خرمشهر ستودنی است. کسی به راحتی خانه و زندگی‌اش را رها نمی‌کرد و نمی‌رفت. می‌گفتند خانه و زندگی‌مان را ول کنیم تا دست بعثی‌ها بیفتد. حتی چندین زن بودند که حضور فعالی در جریان مقاومت مردمی داشتند. رفتن از شهر برایشان تعریف نشده بود. آبادان نیز بالای ۳۰۰ درجه محاصره شد. مردم از همان مسیری که محاصره نشده بود به وسیله لنج، هاورکرافت و هلی‌کوپتر هم مجروحان را جابه‌جا می‌کردند و هم آذوقه می‌آوردند. خرمشهر با اینکه سقوط کرده بود ولی ایرانی‌ها سمت دیگر رودخانه حضور داشتند. ما همیشه به خرمشهر مظلوم دو سر می‌گفتیم. به ما می‌گفتند معنی این حرف چیست؟ می‌گفتیم تا ما در شهر بودیم بعثی‌ها شهر را می‌زدند. شهر که سقوط کرد ما شروع کردیم شهر را زدیم. یعنی خرمشهر دوبار گلوله و موشک خورد. خرمشهر واقعاً مظلوم است.

> هلال احمر در آن روزها چند کار را همزمان انجام می‌داد. یکی مسئله امداد جبهه بود، دیگری انتقال مردم از شهر به خارج شهر. زنان و کودکان نباید در شهر می‌ماندند و ما کارهای انتقال‌شان را انجام می‌دادیم. ایجاد اردوگاه برای مردم هم وظیفه ما بود. وقتی با کمبود دارو مواجه می‌شدیم از طریق هلال احمر داروها را تهیه می‌کردیم

تمام سازمان‌ها و ارگان‌ها از پاترول استفاده می‌کردند.

وجود امدادگران در جبهه و پشت جبهه تا چه اندازه برای مردم و رزمندگان روحیه‌بخش بود؟

ما از مردم روحیه می‌گرفتیم. زمانی که سال ۶۱ ازدواج کردم در ماهشهر مستقر شدم و در وضعیت عادی برای گشت و گذار و خرید به آبادان می‌رفتیم. هنگامی که عملیات می‌شد من و همسرم غیب‌مان می‌زد. او هم در کارهای امدادی فعال بود. اگر عملیاتی نبود و خط پدافندی بود پنج‌شنبه و جمعه به آبادان نزد دوستان می‌رفتیم. بعد از فتح خرمشهر تقریباً سمت ما حالت سکون پیدا کرد. تا عملیات والفجر ۸ که آن سمت فاو رفتیم دوباره این جبهه فعال شد. برای عملیات‌ها با هماهنگی در منطقه حاضر می‌شدیم. گاهی هم بدون اطلاع و بدون خبر در منطقه حاضر می‌شدیم. چون فرمانداران بخشنامه کرده بودند مسئولان حق خروج از حوزه استحفاظی را ندارند و باید در محل مأموریت بمانند. در عملیات والفجر ۸ یک دفعه عراق بدجوری آبادان را زد. مردم به خانه‌هایشان برگشته بودند و آبادان پر از سکنه شده بود. سال ۶۴ آبادان خیلی شلوغ شده بود و نیمی از جمعیتی که رفته بودند دوباره به شهر بازگشتند. ناگهان عراق شهر را زد و دوباره این مردم جنگ‌زده شدند. ما برایشان در ماهشهر چادر زدیم و اسکان‌شان دادیم.

وضعیت استقرار بیمارستان‌های صحرایی در مناطق عملیاتی چگونه بود؟

کار ما شناسایی محل بیمارستان بود که بیمارستان را کجا بگذاریم بهتر است. ما باید نزدیک‌ترین محل به جبهه و منطقه را پیدا می‌کردیم. مثلاً جایی را شناسایی می‌کردیم که در تیررس دشمن نباشد و هلی‌کوپتر بتواند بیاید. گاهی اوقات مجروحان بدحال را باید به سرعت مراکز مجهز می‌فرستادیم. گاهی هم همان‌جا بیمارستانی ساخته می‌شد مثل بیمارستان شهید بقایی که زمان جنگ برای نزیکی به مناطق عملیاتی ساخته شد. در عملیات کربلای ۵ در شهر اهواز و اطرافش ما چند نقاهتگاه زدیم. این نقاهتگاه‌ها برای مجروحانی بود که مشکل زیادی نداشتند و نمی‌خواستیم آنها را به شهرستان‌های دیگر بفرستیم. در بیمارستان‌ها اگر مجروحی نیاز به جراحی داشت همان جا در منطقه جراحی می‌شد و اگر نه مجروح را با هواپیما به یک شهر دیگر می‌فرستادیم. گردان‌ها از ما پزشک و بهیار و پرستار می‌خواستند و ما هم بنا به نیاز عمل می‌کردیم.

سخت‌ترین صحنه‌هایی که در مواجهه با جانبازان و شهدا در ذهنتان مانده، مربوط به چه وقایعی است؟

صحنه‌های زیادی هست که در ذهنم مانده. عملیات والفجر ۸ در آبادان مستقر بودیم. عراق هر روز منطقه را بمباران می‌کرد. صدای امدادگر کجایی رزمندگان هنوز در ذهنم مانده است. پای یکی از رزمندگان قطع شده بود. من سریع او را در آمبولانس گذاشتم و فراموش کردم پایش را بردارم. وقتی به بیمارستان رسیدم تمام کرده بود. ما می‌خواستیم هر طور شده جان رزمندگان را نجات دهیم. من برای خودم تعریفی داشتم که هر کس در آمبولانس من شهید شود من مقصر هستم. هر موقع مجروحی را سوار آمبولانس می‌کردم با تمام وجود گاز می‌دادم تا به بیمارستان برسم. خیلی روی مسئله رساندن جانبازان حساس بودیم. وقتی می‌دیدم جانبازی شهید شده تا چند روز روحیه‌ام خراب بود.

سخت‌ترین عملیات به لحاظ تعداد مجروح و شهدا کدام عملیات بود؟

هر عملیات شرایط خاص خودش را داشت. کربلای ۵ واقعاً عملیات عظیم و بزرگی بود. عملیات فاو هم کم مجروح نداشت. عملیات آزادسازی خرمشهر هم جانباز و شهدای زیادی داشت. شب آقای هاشمی در تلویزیون گفت که نیاز به نیرو هست و سریع نیروها به جبهه بیایند. فردا صبح اولین کاری که کردیم با ۱۰ آمبولانس به فاو رفتیم. دشمن هیچ محدودیتی برای چیزی نداشت ولی ما از گلوله و مهمات و مواد غذایی جیره‌بندی داشتیم. بعثی‌ها در جنگ پایبند به معاهدات بین‌المللی و اخلاقیات نبودند. هم بمب شیمیایی بر سر رزمندگان ریختند و هم با انواع سلاح سنگین ما را زدند. امریکا هم از طریق دریا به ما فشار می‌آورد. ماشین برای انتقال مجروح نداشتیم و روی کاپوت هم مجروح می‌گذاشتیم. وقتی ارتش بعث بمب شیمیایی می‌زد چون گاز شیمیایی پایین می‌ماند رزمندگان برای اینکه شیمیایی نشوند باید روی بلندی می‌ایستادند. روی بلندی در تیررس دشمن قرار می‌گرفتند و دشمن آنها را با خمپاره می‌زد.

تا پایان جنگ در منطقه حضور داشتید؟

روزی که قطعنامه پذیرفته شد گریه کردم. خیلی سخت بود (گریه می‌کند). وقتی امام فرمود جام زهر را می‌نوشم همه‌مان مردیم. چون وظیفه و تکلیف داشتیم ما هم پذیرفتیم. ما دنبال جنگ نبودیم ولی وقتی جنگ شد تا آخر ایستادگی کردیم. حرف‌هایی که درباره روزهای آخر جنگ می‌زنند واقعیت ندارد. عملیات مرصاد را چه کسانی انجام دادند. بیش از چند برابر دیگر عملیات‌ها مردم برای مرصاد آمدند. من با چشم خودم در اهواز دیدم که ترافیک نیرو در اهواز بود. نه مدارس جا داشت نه ادارات نمی‌دانستند این حجم نیرو را کجا جا بدهند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۶۷

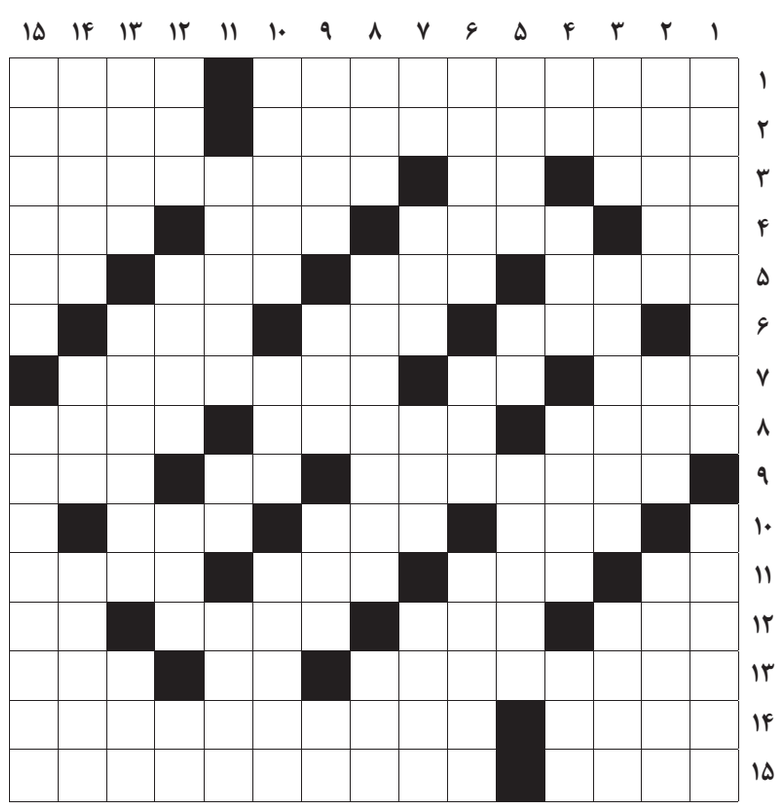

از راست به چپ

■ ۱- رهبر بردگان شورشی روم – دختر گشتاسب ■ ۲- قهرمان لیگ قهرمانان اروپا در سال‌های ۲۰۱۶،۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ – نویسنده فرانسوی قرارداد اجتماعی ■ ۳- خبرگزاری عربستان- مخفف هستم- فرمانروای مصر و یار وفادار امام علی(ع) ■ ۴- عدد منفی- استوار و پابرجا- نظر انتخاباتی- صفحه مدار الکترونیکی ■ ۵- چشم- گوشت خالص- جایز و شایسته- رطوبت ■ ۶- پلنگ- سوره نودوپنجم- اجداد ■ ۷- از شهدای کربلا- پوشش چهارپا- شهر پرجمعیت ایالت کالیفرنیا ■ ۸- گردش سر- اتحادیه همکاری آسیای جنوب شرقی- همیشگی ■ ۹- از وسایل بازی در بوستان‌ها- آب منجمد- بخشنده ■ ۱۰- از بت‌ها- قلعه حکومتی- نوعی پرنده ■ ۱۱- چاشنی غذا- اهلی- نقطه اینترنتی- به ناچار ■ ۱۲- دیوار بلند- متضاد اصل- جانشین- شهر بی دفاع ■ ۱۳- از بزرگ‌ترین بنادر ژاپن- علامت مفعول- ارسباران کنونی ■ ۱۴- خروس جنگی- معتبرترین مسابقه دوچرخه‌سواری ■ ۱۵- نام قدیم ویتنام- چنانچه مردم از هر یک از سازمان‌های دولتی شکایت داشته باشند باید به این سازمان مراجعه کنند

از بالا به پایین

■ ۱- رود مرزی ایران و عراق- برتری ■ ۲- بالاترین رنگ- فضا- درجه‌داری در نظام ■ ۳- نگهبانی- پی؛ عقب- پایتخت غنا ■ ۴- خاندان- بهره و قسمت- شهر زادگاه سردار قاسم سلیمانی- دیوار کاهگلی ■ ۵- خاکستر- ردیف بافتنی- آشفته و پریشان ■ ۶- قومی در سری‌لانکا- زباندار بی زبان- جمع مرتع ■ ۷- اسم آذری- دختر- مجلس اعیان- ستون و پایه خانه ■ ۸- نخودی رنگ- از مصالح ساختمانی- نظرات ■ ۹- هوس باردار- سوره زنان- معدن- سرای مهر ■ ۱۰- از تأمین‌کننده‌های آب تهران- زمان زودگذر- برگه پیشگویان ■ ۱۱- از سیارات منظومه شمسی- خاشاک- از مرکبات ■ ۱۲- فریاد سهمناک- ترتیب و ترکیب قدیم حروف الفبای عربی- مقابل ایجاب در منطق- رفوزه ■ ۱۳- سلاح پرتابی مخرب- ایالت یخبندان- صدویازده ■ ۱۴- قسمتی از پیراهن- نقره- نخست وزیر شهید ■ ۱۵- طرز چهارنعل رفتن اسب- پنجمین رئیس جمهور مصر

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲				۹		
		۶			۴	۱		
		۳		۶	۵			
۱			۲					۸
۹						۳		۵
			۸					۹
	۶			۱			۴	
	۷			۳	۶			
	۴						۸	

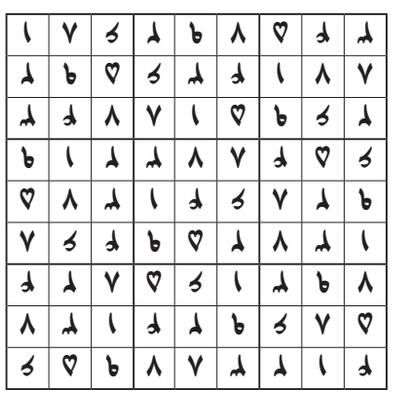

جدول کلمات متقاطع
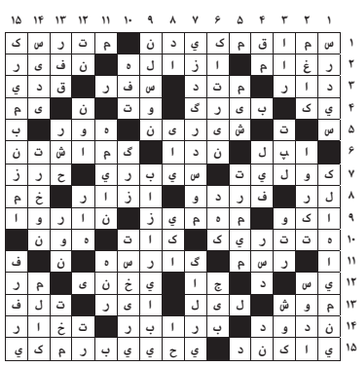
پاسخ جدول شماره ۵۷۶۶